



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۱۹/۰۷/۲۱

سیدهاشم سدید

نطفه های نابسامانی ها و لغزش در جهنم فعلی جای دیگر است!

مقالات چندی در یکی از سایت های انترنیتی در رابطه به مصیبت های گوناگون و جگرخراش فعلی در کشور ما، و ارتباط دادن آن به کودتای 26 سرطان 1352، که به ابتکار و تلاش های مملو از عشق فرزند صدیق کشور، مرحوم محمد داؤد خان و همراهی برخی از انسان های همنظر، ملی و مترقی، و تعدادی از نظامیان پرچمی، شاخه روشنتر و معتدلتر حزب موکراتیک خلق افغانستان، معترض به نظام و حاکمیت، به راه انداخته شد، و در نتیجه سبب سقوط نظام شاهی در افغانستان گردید، مرا بر آن داشت تا چند نکته ضروری و مهم را، اگر چه این نکات را بار ها به طور آشکار یا با تلویح نوشته و بیان داشته ام، خدمت همه نویسندگان محترم و عزیز این مقالات، که هر یک صاحب اندیشه های بلند و مردمان محترمی هستند، به عرض برسانم. چنین تصمیمی، البته، و به خصوص، برای آن گرفته شد، که یکی از این نویسندگان محترم، در نوشته ای، بعد از آنکه کودتا را با صراحت "ناسنجیده" و "آغاز همه مصیبت ها بود" بیان می کنند، توصیه می کنند که تاریخ قریب پنج دهه کشور باید مورد بررسی علمی بیطرفانه قرار گیرد - امری که باتأسف خود از آن، دست کم در همین نوشته شان، غفلت ورزیده اند و از گفتن این نکته هم که هیچ حادثه ای خلق الساعه نیست، بدون سر و صدا گذشته اند!!

قبل از پرداختن به این مسئله، که مصیبت ها واقعاً از کجا ها آغاز شده اند و چه کسانی، یا چه منابعی یا بهتر بگویم کدام کشور هائی و برای دست یافتن به چه مقاصدی سبب این همه مصیبت در گذشته و حال برای ما شده اند، از نویسنده محترم که بحث قضاوت علمی بیطرفانه را درخصوص کودتا، بعد از نوشتن تقریباً شش صفحه مطرح می کنند، باید پرسیده شود که:

آیا شما در رسیدن به این نتیجه که "کودتای 26 سرطان 1352، آغاز همه مصیبت ها" است، از یک بررسی علمی، همه جانبه و بیطرفانه کار گرفته اید، یا این نظر در نتیجه یک جمع بندی "سرانگشتی" نزد شما محترم پیدا شده است؟ اگر این نتیجه گیری، علمی، همه جانبه و بیطرفانه است، چرا آن را با ذکر داده ها و شنبه های متداول علمی، نکته به نکته، ارتباط دادن هنجاری و انداموار این نکات با همدگر، گشودن گره های کور گفته ها و ناگفته ها، تفکیک راست از دروغ و رسیدگی به صد ها حقیقت دیگر بیان نداشته اید؟

نقل اقوال یا نوشته ها و مقالات ژورنالیستیک و محدود به یک بخش از صد ها بخش یک رویداد، کوشش برای معرفی یک شخص و چگونگی یک پدیده تا حدودی بسیار زیادی گویائی بدون خدشه، تأمل و گاهی هم بدون تردید اقوال نیست؛ به خصوص وقتی خارجی ها آن ها را از دید خود و با توجه به خواسته ها و منافع سیاسی خویش به ارتباط موقعیت و ارزش های زیرزمینی - سرزمینی سائر کشور ها، منافع اقتصادی - سیاسی خویش، که خواهان تأمین آن ها در سرزمین های دیگر می باشند و برای رسیدن به آن ها به هزار تبصره و نظر دروغ و هزار حيله متوسل می شوند، و برای دست یابی به پلان های کلان شان در سرزمین های دیگران، بیان می کنند؛ یا می نویسند - و دست یافتن و تسلط به منابع نفت و گاز کشور ها و کنترل آن در آن زمان مشخص: سال های بعد از جنگ عمومی اول و دوم تا ختم جنگ سرد (سال های کودتای 26 سرطان 1352)، که مطالب و منابع دیگری در کنار نفت و گاز برای رقابت قدرت هائی با پیشینه های سه - چهار صد سال اروپائی و قدرت های رو به ظهور، و تحمیل آن بر دیگران قد برافراشتند! این سؤال به سائر نویسندگان محترمی که به شکلی با نویسنده مورد نظر همنظر هستند نیز راجع می گردد!

به باور من لازم بود نویسنده محترم و عزیز ما قبل از توصیه برخورد علمی با علت یا علل مصیبت های امروزی ما، قبل از نوشتن یک مقاله و قبل از نتیجه گیری و بیان قاطع در مورد آغاز زمان "مصیبت ها"ی فعلی ما، خود به بررسی علمی و بیطرفانه قضیه در ابعاد وسیعی آن می پرداختند و به عنوان یک متفکر، علاقمند به فهمیدن و

فهماندن علل و بنیاد های علمی رویداد های فرهنگی - سیاسی - اجتماعی کشور ما در گذشته و حال می پرداختند. من مطمئنم که نویسنده عزیز ما توانایی دقیق تحلیل تاریخ کشور، تاریخ جهان و علل بروز قضایا را هم در داخل کشور و هم آنچه از خارج بر ما اثر گذاشته است و می گذارد را دارند، چون هم تحصیل کرده هستند، هم سال ها با سیاست و مسائل مربوط به آن سر و کار داشته اند، هم از قرار معلوم به منابع بی شماری دسترسی دارند و هم وقت کافی برای مطالعه دارند.

در کشوری که بیشتر از نود و پنج در صد مردم آن توان بررسی تحلیلی - تطبیقی و همه جانبه رویداد های داخلی و خارجی تاریخی - سیاسی - اجتماعی را ندارند و نمی دانند که در کشور شان طی سه - چهار قرن گذشته (به طور مشخص یک قرن گذشته) و در جهان واقعاً چه گذشته و چه می گذرد و چرا، غیر از حرف های آفاقی و نظریات هوائی و سست بنیادی که کلانکاران و صاحبان غرض، چه داخلی و چه خارجی، به گوش مردم پف کرده اند، بیان کردن حقایق به شکلی که کم عمق ترین انسان ها هم آن ها را بفهمند، لازم است. انتظار چنین بود، که نویسنده محترم و عزیز ما با این کار حداقل برای رفع مسئولیت خود به مثابه یک انسان روشنفکر و آگاه چیزی بیان می فرمودند!

بررسی بیطرفانه، علمی، همه جانبه و مسئولانه رویداد های سیاسی - اجتماعی - تاریخی یک کشور، مخصوصاً آن رویداد هایی که می توانند آغاز رنج ها و شادی ها، یا اسارت و آزادی، یا پیشرفت ها و پسرفت ها، یا ضعف و قوت و یا ذلت و عزت یک ملت گردد، ایجاب آن را می کند که پیش از هر کاری در عمق قضایای تاریخی - سیاسی - اجتماعی کشور، در اینجا چون مصیبت ها را به کودتای 26 سرطان 1357 منوط می کنند، قبل از هر چیز به علل و ضرورت یا عدم ضرورت کودتا به وجه احسن و اکمل پرداخته می شد. نه تنها این، که علل و ارتباط هر یک رویداد را با رویداد های دیگر، به شکل انفرادی، دو جانبه، چند جانبه و بالاخره کلکتیوی به بررسی می گرفتند و قدم به قدم به پیش می آمدند؛ از زمان ها دور تا به امروز.

درجهانی، به قول بیدل، که "صبح و شام جهان، انقلاب رنگ هاست"، و زندگی بدون تغییر و تحول، هم به معنی لفظی و هم به معنی جامعه شناسانه آن، ممکن نیست، توصیه عقلانی و نیاز علمی این است که انسان در پی تغییر و تحول و علل اصلی تغییر ها و تحول ها باشد.

حرکت ما در هر ساحه در زمان مرحوم محمد ظاهر شاه حرکتی بود پا به پای مورچه؛ در زمانی که مردمان سائر کشورها، با کمی اغراق و مبالغه، با سرعت نور به پیش می تاختند.

در چنین حالتی چه باید می کردیم تا کشور خود را از آن همه مصیبت ها و بیچارگی ها نجات می دادیم؟ به ذکر بی چارگی های مردم نمی پردازم، زیرا همه می دانم که در آن زمان در بدخشان و در فراه و بادغیس و غور و میمنه و فاریاب و چخانسور و هرات و مناطق مرکزی و نورستان و لغمان و ولایات جنوبی و سائر ولایات شرق و غرب و شمال کشور ما مردم در چه وضعیت قابل ترحمی به سر می بردند! در یکی از نوشته ها چند قطعه عکسی را که متعلق به نه سال پیش از سقوط سلطنت مرحوم محمد ظاهر خان بود به طور نمونه از وضع زندگی مردم ارائه کرده بودم. این عکس ها نشاندهنده این حقیقت مسلم و مبرهن بود که مردم کابل در کوچه پس کوچه های شهر یا در بازارهای کابل، درست نه سال پیش از سقوط نظام شاهی، با چه سر و وضع و چه امکانات ابتدائی زندگی می کردند - در کابل، نه در دهات دور دست ولایات کشور! نشر این عکس ها به نظر من کاملاً غیر ضروری بودند، زیرا هر یک از ما می دانیم که واقعیت قضایا و زندگی مردمان و وضعیت کشور ما طی آن سال ها چگونه بود!

وقتی عواطف بر انسان ها چیره می شوند، سر رشته سخن گفتن بر بنیاد علم و متکی بر مسئولیت و بزرگواری از دست می رود. یا وقتی یک خاطره شخصی نامطلوب بر وجدان غالب گردد، یا لطفی که انسانی در حق کسی می کند، و یا موفقی که کسی در دوران حاکمیت حاکمی دارد و با تغییر در نظام یا سیاست نمی تواند آن موقف را حفظ کند، ورق ها بر می گردند و قضاوت ها همان نمی مانند که شائستگی ماندن و گفتن را دارند!

ظاهرخان به افرادی زیادی، که در میان مردمان خود صاحب ثروت و رسوخ بودند، نظر به سیاست دولت و بنابر انتظاراتی که از آن ها داشت، به نوعی کمک ها و الطافی کرده است. این الطاف گاهی سبب شده اند و سبب می شوند، که این انسان ها مصایب ناگوار مردم و حالت زار کشور را یا نبینند و یا به حکم منتداری از شاه مرحوم نخواهند چیزی خلاف وی بر زبان بیاورند و یا اینکه، باوجود درک و فهم همه حقایق آزردهنده، برای جبران کمک، درحفظ و تداوم آن نظام، چشم بر همه بی انصافی ها ببندند و به حمایت آن نظام برخیزند. یا تا زنده هستند هر چه را که شائسته و خوب است به دم آن ببندند و هر حرکتی را ولو لازم و در خور تأیید و تحسین، مصیبت و خیانت بنامند.

حقیقت دیگر این است که غالب چنین انسان ها هیچ گاه در چنین دورانی در فکر تغییر در کشور نیستند، چون هر تغییری در کشور و به نفع مردم، به ضرر این ها تمام می شود.

نمی گویم که همه چنین هستند. طبیعی است که این گونه تفکر هیچ وقت شامل همه نبوده است. در بسا موارد، حتا انسان هایی که خود از این گونه نظام ها به نحوی سود می بردند، به شکلی از اشکال در برابر بیداد یا جفا های چنین نظام ها قرار می گیرند و قرار می گرفتند. بودا ها دست از زندگی شاهانه می کشند و راه عزلت و

حکمت و هدایت را پیش می‌گیرند و داؤد ها، اول راه نصیحت و توصیه، و بعد از روی ناچاری و اضطراب طرق براندازی نظام ها را برای سرعت بخشیدن به چرخ تغییر و تحول و آباد کردن و رفع بی‌چارگی ها انتخاب می‌کردند و می‌کنند. سبب اصلی انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب چین، انقلاب ایران، که ربه شده، و انقلاب های دیگر در جهان روبسیپر ها و لینین ها و مائو ها و خمینی ها و... نبودند، بلکه شاهان فرانسه و روسیه و چین و ایران و... بودند، که با نرسیدن به فریاد مردم و استتکاف از اصلاحات، از روی غرور یا نادانی و یا بی‌اطلاعی از میزان تحمل و عاقب خشم مردم، آن ها را به انقلاب مجبور ساختند و...!

مصیبت ها همیشه و در همه حالت ها در انتخاب ها نهفته نیستند؛ و نه زادهٔ انتخاب ها هستند. وقتی در رابطه با کودتای 26 سرطان 1352 صحبت می‌شود، باید دیده ها را متوجه مصایبی کنیم که سبب این انتخاب شد؛ انتخابی که هر افغان ملی، آکنده از غرور، دلسوز، متأثر از عقب ماندگی و فقر ملک و ملت، با افتخار بدان دست می‌یازد. سرنوشت مردم فقیر و کشور ویران، با اربابان خوش گذران و بی‌غمباش و روزگویی که هیچ مسئولیت و احساسی در برابر ملک و مردم نداشته باشند، برای کسانی که صاحب شرف و ضمیر هستند مال المصاحه نیست!

در عرصهٔ سیاست های جهانی و قدرت های بزرگ و نیمه بزرگ در منطقه هم مطالب بی‌شماری هستند، که در هر برهه ای از زمان و هر موردی مربوط به سیاست های آن ها در قبال کشور ما باید مورد ارزیابی و تحلیل دقیق، بیطرفانه و علمی، یعنی مقرون به تحقیق و تحلیل ده ها حقیقت تاریخی داخلی - خارجی در محور حق و حقیقت، قرار گیرد.

گذشته از این، آیا نویسندگان محترمی که 26 سرطان 1352 را سر آغاز همه مصیبت ها می‌دانند، فراموش نموده اند که طرح چندین کودتای دیگر در همان سال ها برای سرنگونی نظام سلطنتی چیده شده بود، که طراحان آن ها به هیچوجه نه مردمانی ملی و مترقی بودند و نه به خاک و مردم فکر می‌کردند. گروه های متعصبی که با افکار و امیال قرون وسطی به پیروی از مودودی و سید قطب و محمد قطب و امثالهم می‌خواستند در تبتانی با پاکستان و حامیان عرب و غیر عرب آن عمدتاً برای پیشبرد اهداف پاکستان، حکومتی را تشکیل دهند که نمونهٔ آن را در ایران به گونه ای شاهد هستیم.

نویسندگان محترم و عزیز ما، و آنانی که ایشان را در این برشی از زمان تشویق به نوشتن چنین مقالاتی نموده اند، هیچ کسی را نمی‌توانند در ارتباط با سقوط نظام سلطنتی به شکل آشکار یا پوشیده و یا مستقیم و غیرمستقیم ملامت نموده موجب مصیبت های موجود بخوانند. واقعیت این است، که نبود اصلاحات و عدم توجه به حال بی‌نهایت رقتبار مردم و کشور (حاکمیت قطعاً به آن همه مشکلات به شکل لازم اعتنا نکرد) سبب نارضایتی ها و سبب توسل به کودتا ها و در نتیجه مصایب بعدی شد؛ همچنان نداشتن یک سیاست معقول، سنجیده و کارآ در سطح بین المللی!

در یک کلام باید خلاصه کرد که بی‌تفاوتی سلطنت، عشق افغان هائی که واقعاً عرق ملی داشتند و شور کار و ترقی، وجود وطن فروشان و مزدوران خارجی چپ و راست، سیاست های ایران و پاکستان و هند و چین، جنگ سرد، جنگ های اقتصادی و ایدئولوژیک، جنگ بر سر نفت و گاز، حمایت غرب از حرکت های افراطی در شرق میانه و کشور های اسلامی همجوار با شوروی سابق، سیاست های توسعه طالبانۀ غرب و شرق و... همه دست به دست هم دادند و کشور ما را که فاقد یک سیاستمدار مدبر و واقعاً آشنا با سیاست های جهانی و وظایف ملی و مسئولیت های کاری خود بود، به سوی این همه مصیبت برد! بررسی علمی، به باور من، همین حکم را می‌کند؛ اگر علم داشته باشیم و منصفانه عمل و قضاوت کنیم!!

سیدهاشم سدید
20.07.2019